

شماره سوم  
فروردین ۹۹

# آماج

ماهنامه‌ی  
سیاسی  
فرهنگی  
اجتماعی

Twitter, Instagram, Telegram, Facebook icons  
@amajmag



## شهید قدس

تندیس سردار سلیمانی در شهر مارون الراس  
در مرز لبنان و فلسطین اشغالی

### معامله قرن؛ خشونت سیاسی و اشغال سرزمین

چرا فلسطین هم‌چنان اساسی‌ترین چالش سیاسی معاصر است؟

صفحه ۴

### سیلی که نداشته‌ها را با خودش برد!

سیستان و بلوچستان چه زمانی دیده خواهد شد؟

صفحه ۳

# پهلوان شهر انسان ها

تاملی در موقعیت پهلوان شهید؛ حاج قاسم سلیمانی

حمیدرضا میرزکنی بنادکی

۱. «مرز» کجاست؟ برای ما آدمیان که اعتباری بودن تمام مرزهای سیاسی و جغرافیایی را می دانیم، همواره مرز خود را چون امری غیرقطعی نمایانده است. این اعتبار چگونه و چرا می تواند ارزش جان دادن داشته باشد؟ چرا باید برای چیزی اعتباری، که بارها در طول تاریخ تغییر کرده، و نیز در آینده تغییر خواهد کرد، جانی داد؟ آیا کشتگان مرز در اشتباهی هیجانی و در پی واکنشی عاطفی جان داده اند؟

شهود روزمره ما چنین حکمی را بر نمی تابد. مابرای کسانی که برای مرزهای ما جان داده اند، احترام فراوانی قائلم؛ میخواهد این جنگ، جنگ چالدران باشد، یا نبرد هشت ساله در دفاع مقدس. از طرف دیگر پرسش های پیشین ما هم برآمده از همین شهود روزمره است. وقتی هزاران نفر بدون تمهیدات قانونی، برای زیارت مرقد سیدشهبان (ع)، از مرزهای قانونی دو کشور (ایران و عراق) میگذرند، یعنی در شهود روزمره ما، مرز اعتباری است قابل چشم پوشی، نه حقیقتی سترگ و غیر قابل انکار. ما چگونه در مرزهایمان کشتگان مرز را بزرگ می داریم و در این بزرگداشت مرز را چون حقیقتی محترم، مفروض می گیریم، و در جای دیگر، مرز را انکار می کنیم؟ بنظر چیزی می باید در پس «مرز» باشد. حقیقتی که گاه مرز را لازم می آورد، و گاه مرز را سرسری می گیرد. اگر هر اعتبار انسانی را به این نحو، ریشه دار در حقیقتی به شمار آوریم، بنظر پرسش نهایی ما چنین باید باشد: «حقیقت مرز چیست؟». آن حقیقت چیست که گاه مرزهای جغرافیایی را مفروض می گیرد، و گاه آن را از لزوم می اندازد؟ آن «مرز حقیقی» کدام است؟

۲. مرز از برای فرق گذاری است؛ ما وقتی مرز می گذاریم که بخواهیم چیزی را از چیزی متمایز و مجزا کنیم. در علم و دین و فلسفه، هزاران سال است که این فرق گذاری را تمرین می کنیم. تمام تقسیمات و مرزگذاری های دین و علم و فلسفه، و تمام مرزگذاری های انسان، ریشه در فرق گذاری اساسی ای دارد که دیگر فرق گذاری ها، همگی ظهور و جلوه آن فرق گذاری اساسی اند؛ آن فرق گذاری و مرزافکنی، فرق گذاری است میان حقیقت و ناحقیقت، میان حق و غیر حق، میان انسان و ناسان، میان نطق و غیر نطق، و میان عقل و بی عقلی. دانشمند، سیاستمدار، و اساسا انسان همواره در پی این مرزگذاری است. با این مرز است که انسان می شود انسان، و ناسان میشود ناسان.

اهل فلسفه و اهل علم، دشمن عقل را بی عقلی می دانند. گویی تمام تلاش آن ها مبارزه های است با این بی عقلی. در این مبارزه، آنان انسان را چونان عاقلی ناطق طرح می کنند، تا دشمن انسان را بتوانند چون بی نطقی جاهل معرفی نمایند. تمام تلاش اهل فلسفه را باید ذیل درک و طرح و عرضه این مرزگذاری اساسی خواند و فهمید. و تمام طرح دین از مرز (مرزهایی نظیر مرز میان مومن و کافر) در اصل پیگیری آن مرز اساسی است میان حق و ناحق. در این مرزگذاری انسان از ناسان، علم از جهل، خیر از شر و عقلانیت از ناعقلانیت باز شناخته می شوند؛ و سیاسی ترین و اساسی ترین جلوه این مرزگذاری آن جایی است که مرز میان انسان و ناسان خود را پیش میکشد.

۳. انسان کسی است که واجد نطق و عقلانیت و علم است، و ناسان موجودی است که واجد این خصال نیست. اما کیست که این مرز را به رخ می کشد؟ کیست که در این مرز می جنگد؟ کیست که با مبارزه اش این مرز را تصریح می کند؟

ما ایرانیان این جنگجوی نستوه را، «پهلوان» می نامیم. پهلوان کسی است که با دیوان می جنگد. دیوهوش شیطانی و اراده ای معطوف به شر دارد. او، ناسان است و از این رو او را دیوهوش خوانده اند. شهر جای آدمیان است و محل امن ایشان. دیوان و بهائم اما جایی در بیرون شهر اند (آثاری کلاسیک نظیر شاهنامه فردوسی، سیاست ارسطو، و سیاست المدنیه فارابی این ایده را به تصریح در خود حمل می کنند). شهر جای «من» است، از آن حیث که انسانم و فراتر از شهر جای «دشمن» است، از آن حیث که او انسان نیست. **فهم «من» همچون انسان و «دشمن» همچون ناسان، همواره پس از طرحی است که پهلوان در کارزارش در می افکند.** (میان من در زبان فارسی و من در زبان انگلیسی که معنای انسان را افاده می کند به لحاظ ریشه اشتقاقی قرابتی در میان است و از طرف دیگر باید در نظر داشت که واژه «دشمن» متشکل است از دو جزء دش یا دژ که از ادات نفی در فارسی است و من که هم مرادف من ضمیری است و هم به معنای انسان؛ گویی بشود دشمن را «غیر من»، نامن، جز من» ترجمه کرد و این من مرادف «انا» عربی نیست، بلکه منی است که انسان است؛ دشمن یعنی نامنی که انسان است، دشمن یعنی ناسان).

تازه پس از کارزار او است که «من» من می شوم و «دشمن» دشمن؛ با جنگ پهلوان است که شهر می شود شهر. شهر، طفیلی صدای شمشیر پهلوان است؛ نقطه کارزار او، مرز شهر است؛ شکست

پهلوان در آن نقطه، از دست رفتن مرز است، و پا پس کشیدن او نیز. و فتح او، تثبیت مرز شهر است و تازه شدن شهر. هنگامی که صدای رزم پهلوان در شهر بیچد، شهر دوباره حدود خود را به یاد خواهد آورد؛ شهر با صدای رزم او تازه خواهد شد. **اگر سیاست، مرزگذاری است میان دوست و دشمن، پهلوان همین مرزگذار است! او است که آغاز و انجام سیاست است و مبداء و معاد شهر.**

۴. پهلوان، انسان است. او با رزمش، دیوان را آشکار می کند، و به جنگ آنان می شتابد، این جنگ در حقیقت استقبالی است از انسان. پهلوان، جوهره انسانیت را در نبرد با دیوان پلشت اظهار می کند. او اظهارکننده فطرت انسان ها است؛ این فطرت نزد او نه تعریفی منطقی، نه اصطلاحی فلسفی یا کلامی، بلکه اساس رز مجویی او است؛ رزم او با جوهره ی آدمیت رنگ می گیرد، او دیوان را می کشد، تا آدمیان قد آدمیت راست گردانند (تعبیر مرحوم امام امت است در کتاب حکومت اسلامی معروف به ولا یه فقیه). این «قد آدمیت» همان جوهره آدمیت است، همان «فطرت». از این رو پهلوان، نقطه وفاق و کانون توجه تمامی واجدین این آدمیت، و نیز در کانون دشمنی دشمنان این آدمیت است. جنگ پهلوان و فتح او، وفاق تمامی صاحبان این فطرت را به بار می آورد، و نیز وفاق و اتحاد دشمنان این فطرت را علیه پهلوان. او با این فطرت، نه ذهن و علما، که قلبا و عمالمانوس است. او خود تعیین بخش و آشکارکننده این فطرت است. این اقتضاء پهلوانی او است.

**موضع پهلوان چنین اقتضا می کند که از هر مرز اعتباری عبور کند؛** او جایش و رای مرزهای اعتباری است؛ چراکه با حقیقت مرز و آن مرز حقیقی مانوس است. او باطن و حقیقت مرزهای اعتباری است؛ یعنی مرز آدمیت و نآدمیت: «در زندگی به انسانیت و عاطفه ها و فطرت ها بیشتر از رنگ های سیاسی توجه کردم» (فرازی از متن وصیتنامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی).

او پاسدار مرز انسانیت است. وطن او هر جایی است که انسانی در کار است؛ هر جا که انسانی هست، پهلوان پاسدار آنجا است. پهلوان پاسدار مرز شهر انسان ها است؛ پاسدار فطرت؛ این حقیقی ترین حقیقت و اساسی ترین مرز.

تازه با این درک می توان به فحص از مناسبات ظاهری و باطنی واقعه عظیم شهادت سردار عزیز حاج قاسم سلیمانی پرداخت؛ اعم از مناسباتی که در سیاست رقم زد، و مناسباتی که در تالیف قلوب انسانها به بار آورد، و تقدیراتی که از سایر عوامل ظاهر کرد.



# توقف به مثابه حرکت

توجه دادن به یک درنگ

نویسندگان

روی دور تند است. می خواند و می رود. عقربه های ساعت راه افتاده اند پی هم و هیچ استثنایی آنها را برای ایستادن قانع نمی کند. و همین، کار را برای در لحظه ماندن و ایستادن دادن به خود، برای «همگان» سخت می کند.

«خوب، الان کجای کاریم؟ دقیقاً کجای تاریخ روزها را شب می کنیم؟» این ایستادن و پرسش همانی است که می گویند از نان شب هم واجب تر است. رسیدن به پاسخ به اندازه خود پرسش مهم نیست. فقط لحظه ای ایستادن و اطراف را نگاهی انداختن. لحظه ای درنگ برای اینکه کوششی کرده باشیم در فهم ادامه مسیر. و این درنگ نه به معنای توقف بلکه در اوج حرکت به سر بردن است. همه ی توقف ها را

نمی توان سکون دانست. بلکه حرکت داشتن در بعضی از ایستادن ها است که معنا پیدا می کند. حوادث مرتبه دارند. جنگ های ایران و یونان، میلاد حضرت مسیح (ع)، هجرت حضرت رسول (ص)، هجوم چنگیز خان مغول، اصلاحات پروتستانی، انقلاب فرانسه، نهضت مشروطه، جنگ جهانی دوم، انقلاب اسلامی ایران و...

- به راستی آیا ما اکنون در یک پیچ تاریخی به سر می بریم؟! - بله.

اکنون ما همانی است که حتی عقربه ها را با تمام سخت گیری شان پایین و بالا کرده و آهنگ شان را از دور انداخته و چشمان ما بدون آنکه حتی متوجه اش باشیم باز تر از هر زمان حیرت زده مانده. درست مثل بازی بچه گی هایمان همان که می چرخیدیم و می چرخیدیم و سر

لحظه ای باید می نشستیم روی صندلی ای که برای همه جا نبود و آن دیگری جای می ماند و حذف می شد. و حال، ما روی صندلی نشستیم و احتمالاً باید دستمان را زیر چانه ستون کرده باشیم و به آنهایی که ایستادند و جایی برای نشستنشان نبود فکر کنیم. و به خیلی چیزهای دیگر. می خواهیم بگویم که ما به این دست راز زیر چانه گذاشتن احتیاج داشتیم، داریم و به یقین خواهیم داشت. ماطعاً به دنبال پاسخیم و خیلی از جواب ها را در ابتدا باید در پرسش هایمان جستجو کنیم.

«چه می شد این ویروس میکروسکوپی منحوس در همان سرزمین دور می ماند و پایش به این مرز هانمی رسید؟ مرز برای ما مهم است.»

به راستی آیا ما اکنون در یک پیچ تاریخی به سر می بریم؟!؟

# سیلی که نداشته ها را با خودش برد!

سیستان و بلوچستان چه زمانی دیده خواهد شد؟

علی فتاح



فروردین نود و هشت سیل عظیم و کم سابقه ای رو در کشور شاهد بودیم، شهرها یکی پس از دیگری زیر آب می رفت و خسارات جانی و مالی قابل توجهی نیز به همراه داشت. هنوز ده ماه از آن حادثه ی طبیعی نگذشته بود که این بار قرعه سیلاب به نام جنوب شرقی ترین استان کشور یعنی سیستان و بلوچستان افتاد که به گفته مسئولین، حجم سیل سیستان و بلوچستان، سه و نیم برابر سیلاب گلستان بوده است!

به برکت فعالیت های جهادی که در طول چهار سال گذشته توسط کانون خیریه دانشگاه علامه و موسسه دست یاری به دشتیاری در بلوچستان داشتیم، به خوبی می دانستیم که تقریباً همه چیز در این منطقه با سایر نقاط کشور فرق دارد، بنابراین جنس سیلاب و مشکلات بوجود آمده هم طبیعتاً متفاوت است و نحوه امداد رسانی خاص خود را می طلبد. اجدای از خسارات گسترده ی زمین های زراعی و تلف شدن تعداد قابل توجهی از دام ها، می توان گفت اکثر مردم روستا نشین بلوچستان اصلاً چیزی ندانستند که آب بخواد آنها را از بین ببرد، جز خانه های خشت و گلی که عمدتاً ترک خورده یا نشست کرده بودند و یا سرویس های بهداشتی و حمام های صحرایی که از نظر ما اصلاً نه دستشویی و حمام محسوب می شوند و نه بهداشتی هستند که متأسفانه چاه های فاضلاب این موارد

هم تخریب شده و مستقیم داخل هوتگ (منبع آب مشترک انسان و احشام) می رفت و می شد آب مورد استفاده مردم برای موارد مختلفی چون شست و شو و... که همین موضوع به تنهایی می توانست زمینه ی شیوع بیماری های خطرناکی در سطح منطقه باشد. سیل بلوچستان باعث شد تا گروه های جهادی، فعالین اجتماعی و خصوصاً رسانه ها با ابعاد جدیدی از فقر و محرومیت این بخش از میهن عزیزمان مواجه شوند، منطقه ای که در زمینه های مختلف دارای ظرفیت های بالقوه و پتانسیل های منحصر به فردی می باشد اما میزان شاخص های توسعه استان نشان می دهد که نسبت به متوسط کشوری فاصله زیادی دارد و در اکثر موارد رتبه آخر را کسب می کند، مثل زمینه ی آموزشی که دشتیاری سیستان و بلوچستان محروم ترین منطقه ی آموزشی کل کشور محسوب می شود. **رد اصلی فقر و محرومیت در استان سیستان و بلوچستان و سایر استان های مرزی را باید در ساختار و سیاست های مراکز قدرت و تصمیم گیر کشور جست و جو کرد، جایی که خیلی وقت است منافع فردی و حزبی جایگزین منافع جمعی و ملی شده و به قولی یک لابی موفق در بالادست، باعث یک سیل ویرانگر فقر و محرومیت در پایین دست می شود.** نکته ای که باید به آن اشاره کرد، سخاوت و نجابت مردمان شریف بلوچستان است، با وجود سختی ها و مشکلاتی که هر روز با آن دست و پنجه نرم می کنند همچنان آرامش و بردباری در چشمانشان موج می زند و همواره شکرگزار خداوند هستند. شاید تنها مطالبه شان حق و حقوقی باشد که بنا بر قانون باید به آن ها داده شود ولی به دلایل نامعلومی سالیان سال از آن محروم مانده اند.

# معامله قرن؛

## خشونت سیاسی و اشغال سرزمین

چرا فلسطین هم چنان اساسی ترین چالش سیاسی معاصر است؟

امین حیدرلو



بیش از هفتاد سال است که زخم اشغال فلسطین بر تن «تاریخ» زنده مانده است. شهردار تل آویو پیش از این گفته بود که «تا اشغال کامل، خشونت ادامه خواهد داشت»؛ آن چه مسئله فلسطین را در دناک می کند، همین هم آغوشی «خشونت و اشغال» است. رابطه فلسطینی ها با سرزمینی که آن را قرن ها «وطن» خود می دانستند پس از سال ۱۹۴۸ و آغاز توسعه طلبی و اشغالگری های رژیم اسرائیل در کرانه باختری رود اردن و نوار غزه، وضعیت بحرانی و پیچیده پیدا کرده است؛ به طوری که شاید از ۱۴ مه سال ۱۹۴۸ که اسرائیل با صدور منشور استقلال اعلام موجودیت کرد تا به امروز، هیچ موضوعی غیر از «مسئله فلسطین» را نتوان به عنوان «چالش سیاسی معاصر» نام گذاری کرد. مطابق قطع نامه ای که یک سال پیش از صدور منشور استقلال در مجمع عمومی سازمان ملل به تصویب رسید، ۵۵ درصد از اراضی فلسطینی به کشور تازه تاسیس یافته اسرائیل که قرار بود «خانه ای برای یهودیان جهان» باشد تعلق گرفت. با وجود مخالفت همه کشورهای عرب و غیر عرب منطقه، کشورهای اروپایی با اجماعی همه جانبه تمام توان خود را برای تصویب و اجرای این قطع نامه به کار بردند. در دهه های گذشته درگیری ها و انتفاضه های اهالی فلسطین توانست مسئله فلسطین را به مثابه بحران سیاسی معاصر در اذهان ملت های آزه زنده نگه دارد. در ماه های گذشته نیز شکل دیگری از خشونت سیاسی که منجر به بسط اشغالگری رژیم صهیونیستی می شود با ادبیات دولت ترامپ خود را نشان داده است. با آشکار شدن ابعاد و جزئیات طرح سیاسی دولت ترامپ تحت عنوان «معامله قرن» این بحران اساسی تر شده و ابهامات مهمی در مورد آینده سرزمین فلسطین ایجاد کرده است.

### نقطه آغاز انحلال فلسطین چه بود؟

طرح سیاسی دولت ترامپ در هدفی کوتاه مدت «انحلال فلسطین» را که آرزوی دیرینه اسرائیل و کشورهای غربی بوده است، نزدیک تر می کند. البته این هدف را بیش از همه جعل کنندگان دولت اسرائیل پیگیری می کردند؛ دولت های اروپایی با «جعل» دولت اسرائیل اصرار داشتند «دولت بودگی» دولت ملت فلسطین را زیر سوال ببرند. به تبع همین موضوع اساساً «ملت فلسطین» فروپاشید و فلسطینیان آواره کشورهای سوریه، اردن و لبنان شدند. هم اکنون بیش از ۶ میلیون نفر از مردم فلسطین به صورت پراکنده در دنیا آواره اند و حق بازگشت به سرزمین خود را ندارند. ۲ میلیون نفر نیز در تراکم شدید نوار غزه و کرانه باختری حضور دارند. فلسطین بر اساس طرح

فلسطین تنها دلخوشی این روزهای ما برای دگرگونی های بزرگ تاریخی است. مسئله ای که می تواند ما را گرد هم جمع کند و به معنی واقعی کلمه ما را امیدوار کند.

ایستادگی و مقاومت در برابر یکی از بزرگ ترین اشغالگری های تاریخ از «ایمان راسخ و عمیق» این ملت برمی آید و نه اراده های ضعیف انسانی. به همین دلیل حتی لحظه ای تصور انحلال تاریخی فلسطین در دناک است؛ «خواب جهانی را مشوش کرده کابوس» توجه به عمق فاجعه ای که ممکن است با تحقق معامله قرن در تاریخ رخ دهد، مسئولیت های جدیدی برای ما ایجاد می کند. مادر وضعیت به سر می بردیم که اشغال فلسطین و خشونت ناشی از آن عادی سازی شده بود. باید اذعان کنیم اهمیت فلسطین آن گونه که باید روشن نیست. این اهمیت صرفاً با تحریک عواطف و تکرار رسانه ها به وجود نخواهد آمد. باید «مسئله فلسطین» را مجدداً طرح کرد. در آن تعمق نمود و بازخوانی کرد. اشغال فلسطین این روزها برای ما صرفاً در دشمنی مان با اسرائیل مهم شده و گویا اگر امر نابودی اسرائیل نبود، نفس مسئله اشغال فلسطین اهمیتی نداشت. نظرگاه «امنیت ملی» که صرفاً در آرزوی فتح قدس است و نه آزادی فلسطین، گفتمان مناسبی برای نگاه به مسئله فلسطین نیست. چرا فلسطین برای امام خمینی (ره) از آغاز مبارزات علیه رژیم پهلوی، موضوعیت داشت؟

امام چه افق غیبی در «آزادی فلسطین» مشاهده می کرد؟ چه حقایق دینی در اثر اشغال فلسطین بر بشریت پوشانده شده؟

اندیشیدن به چنین پرسش هایی مواجهه ما با فلسطین و مسئله آن را جدی تر خواهد کرد.

دولت ترامپ توان «دولت شدن» ندارد؛ مرزهای این دولت را چه کسانی تعیین می کنند؟ نقش فلسطینیان در تعیین پایتخت سیاسی شان چیست و تکلیف قدس چه می شود؟ آیا دولتی بدون ارش قابل تصور است؟ تکلیف شهرک های اسرائیلی چه می شود؟

پاسخ تمامی این پرسش ها به نفع اسرائیل است و مردم فلسطین هیچ نقشی در دولت سازی نخواهند داشت. آن ها بر اساس طرح ترامپ باید تاریخ، فرهنگ و هر آنچه داشته یا دارند را فراموش کنند و تن به ذلت حاصل از قمار ترامپ و شرافت سپارند. کشورهای اروپایی، اسرائیل و ترامپ از تکوین «روح قدرت» در دولت ملت فلسطین هراس دارند و به همین سبب است که در طرح موسوم به معامله قرن توجهی به وضعیت میلیون ها آواره فلسطینی در منطقه و جهان نشده است. ترامپ می داند بازگشت آوارگان فلسطین به سرزمین های پدریشان، به معنی آغاز جنبش ها و قیام های مقاومت فلسطینی خواهد بود.

آمریکادر بی سرکوب و نابودی هرگونه قدرت در فلسطین است و هم زمان سعی می کند رژیم قدرت جدیدی برای اسرائیل در منطقه طراحی کند. او تمام تلاش خود را کرد تا حمایت حکام بعضی کشورهای عربی را نیز جلب کند و این وجه پنهان دیگری از معامله قرن را نمایان می کند؛ خیانت کشورهای عربی به این معناست که معامله قرن با فلسطین آغاز می شود. ولی «ختم» به فلسطین نمی شود. معامله قرن را هبرد جدید آمریکایی در منطقه است و جبهه ای جدید مقابل جریان مقاومت اسلامی ایجاد می کند.

### لحظه اکنون و فلسطین

تحقق قدم به قدم طرح معامله قرن یعنی نزدیک شدن به لحظه خطرناک نابودی فلسطین.

# کوچک سازی دولت یاد دولت حداقلی

تاملی در نسبت دولت نگهبان شب با قانون اساسی!

محمدصادق امانی

اندازه دولت یکی از موضوعات مهم و اثرگذار بر روی کیفیت زندگی انسان هاست. با علم به این اهمیت، ساختار دولت‌ها به مانند طیفی می‌ماند که یک سوی آن دولت حداقلی و سوی دیگر طیف دولت حداکثری قرار دارد.

دولت حداقلی به دولتی می‌گویند که در جامعه وظیفه و نقشی حداقلی بر عهده دارد و وظایف آن بیشتر در حوزه امنیت خلاصه می‌شود و برای همین هم از آن تعبیر به دولت نگهبان شب می‌شود. در سوی دیگر طیف دولت حداکثری وجود دارد که وظیفه و نقشی حداکثری در حوزه‌های مختلف جامعه اعم از سیاست، فرهنگ و اقتصاد بر عهده دارد. کشورهای غربی در پذیرش اندازه دولت تحولات گوناگونی را بر اساس نیازهایشان پشت سر گذاشته‌اند به گونه‌ای که از حدود سال‌های ۱۹۳۰ و رکود عظیم اقتصادی و بعد از آن جنگ جهانی دوم به سوی دولت حداکثری گرایش پیدا کردند تا با کمک دولت بر مشکلات ناشی از جنگ و رکود پیروز شوند. در ادامه‌ی حدود دهه ۷۰ میلادی به دلیل از بین رفتن شرایط پیشین و رشد بنگاه‌های دولتی به ایده دولت‌های حداقلی گرایش پیدا کرده و آن را از طریق صندوق بین‌المللی پول برای دیگر کشورها نیز پیشنهاد می‌کردند.

**کوچک سازی دولت مشهور شد!**  
پس از فوت حضرت امام خمینی (ره) و روی کار آمدن دولت هاشمی رفسنجانی ارتباط کارگزاران اقتصادی دولت وقت با صندوق بین‌المللی پول جدی شد و دولت هاشمی رفسنجانی به دلیل گرایش به اقتصاد آزاد، پیشنهادات مختلف صندوق بین‌المللی پول که یکی از آنها به تعدیل ساختاری معروف است را در کشور اجرا کرد. یکی از مولفه‌های سیاست‌های تعدیل ساختاری کوچک‌سازی دولت است به این معنا که دولت با پذیرش نظریه دولت حداقلی، هزینه‌های عمومی خود را با کاستن از هزینه خدمات عمومی کاهش می‌دهد.

پیامد این امر کاهش خدمات دولت در حوزه‌های آموزشی، درمانی و رفاهی است که آسیب‌های مختلفی را برای اقشار مختلف جامعه خصوصاً محرومین در پی دارد. کوچک سازی دولت از زمان دولت هاشمی رفسنجانی وارد ادبیات سیاست‌گذاری اقتصادی ایران شد و به عنوان یک مشهور پذیرفته شده در میان اقتصاددانان و مسئولان اقتصادی به شکل‌های گوناگون تکرار می‌شود غافل از آن که این مفهوم چه نسبتی با قانون اساسی جمهوری اسلامی و وضعیت رفاهی مردم دارد.

## دولت کوچک شد؛ مشکلات بزرگ!

قانون اساسی بر خلاف مبانی نظری دولت حداقلی وظایف گسترده‌ای را برای دولت در نظر گرفته است که در مقدمه و اصول قانون اساسی به آن اشاره شده است و در مقدمه قانون اساسی هدف از حکومت (دولت) رشد دادن انسان در حرکت به سوی نظام الهی عنوان شده است و همچنین در اصول ۳۱، ۳۰ و ۴۳ قانون اساسی بر وظیفه دولت نسبت به تامین نیازهای اساسی انسان نوعی اعم از آموزش رایگان و حق مسکن تاکید شده است که نشان دهنده توجه قانون اساسی به رفع مشکلات اقشار مختلف برای نیل به سعادت الهی است. تامل در مبانی نظری قانون اساسی مشخص می‌کند که دولت در جمهوری اسلامی نسبت به نیازهای مادی و معنوی جامعه وظیفه دارد و نمی‌تواند به بهانه‌های مختلف از وظایف خود صرف نظر کند.

واضح است که وظیفه دولت نسبت به نیازهای مختلف جامعه با چگونگی عمل موثر به این وظایف متفاوت است اما آن چه اهمیت دارد این است که ایده دولت حداقلی و به تبع آن حداقلی بودن وظایف دولت، گرچه به وسیله تعابیری مشهور و پذیرفته شده همچون کوچک‌سازی دولت در افکار عمومی موجه جلوه داده شده است اما مبانی نظری و پیامدهای اجتماعی آن با اسلام و قانون اساسی تعارض دارد.

**یکی از مولفه‌های سیاست‌های تعدیل ساختاری کوچک سازی دولت است به این معنا که دولت با پذیرش نظریه دولت حداقلی، هزینه‌های عمومی خود را با کاستن از هزینه خدمات عمومی کاهش می‌دهد. پیامد این امر کاهش خدمات دولت در حوزه‌های آموزشی، درمانی و رفاهی است که آسیب‌های مختلفی را برای اقشار مختلف جامعه خصوصاً محرومین در پی دارد**

## کوتاه در باب «معنای مستضعفین»

سجاد میرزایی

مقام معظم رهبری در آخرین دیداری که با بسیجیان داشتند، تفسیر جالبی از آیه **وَيُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ** (قصص ۵) ارائه کردند. ایشان ذیل این آیه دو معنی را برای مستضعف بر شمرند؛ معنای عرفی و معنای درست در نظام اندیشه اسلامی. از نظر ایشان برخلاف معنی عرفی مستضعف که به معنای فرو دست یا قشر آسیب‌پذیر است، قرآن معنای دیگری منظور کرده؛ مستضعفین یعنی ائمه و پیشوایان بالقوه‌ی عالم بشریت، کسانی که وارثان زمین و همه‌ی موجودی زمین خواهند بود. معنای قرآنی مستضعف یعنی هرکسی که بالقوه حائز پیشوایی اهل عالم و وارث کل موجودیت زمین می‌باشد. مسئله استضعاف از آنجایی شروع می‌شود که در طول تاریخ بشری همواره افرادی از صاحبان قدرت و ثروت، جدای از اینکه خودشان در پایین‌ترین درجه انسانی باقی ماندند، بلایی بر سر بیشتر مردم آوردند که این قابلیت‌های بالقوه را نتوانند به منسسه ظهور برسانند و حتی از داشتن این قابلیت‌ها غافل شوند. استضعاف از باب استعجال به معنای ضعیف داشتن است و مستضعف یعنی ضعیف داشته شده توسط صاحبان زر و زور که مصداق امروزی آن‌ها، دستگاه استکبار جهانی است. رهبر انقلاب اسلامی در پی تشریح معنای قرآنی مستضعفین بر آمدند و قصد آن داشتند تا فهم را از معنای انسان مستضعف و وسیع کنند. قرآن تلویحاً معصومین (علیهم السلام) را انسان‌های کاملی می‌داند که ظالمان و صاحبان قدرت شیطانی اجازه نمی‌دهند محتاجان به سعادت و معرفت در روی زمین از آن‌ها بهره‌مند شوند. این قدرت‌ها اجازه بالفعل شدن توان انسان‌های مظلوم را هم نمی‌دهند و آن‌ها را ضعیف نگه می‌دارند. وعده خداوند در آیه مذکور، وعده‌ای موضعی و به خصوص نیست؛ این وعده‌ی الهی یک قانون کلی است برای همه اعصار و قرون و همه اقوام و جمعیت‌ها. خداوند اراده کرده است که بر مستضعفان منت بگذارد و آنها را پیشوایان و وارثان حکومت روی زمین قرار دهد. این بشارتی است در زمینه پیروزی حق بر باطل و ایمان بر کفر. پی نوشت:

\* ۲۱ فروردین روز جهانی مستضعفین.



# «گاه» اینجاست!



## محسن آقابابایی

آیا می‌دانید «گاه» کجاست؟ گاه، «دانشگاه» بی‌دانش است. یعنی همین جایی که من و تو در آنیم. حتماً شنیده‌ای آن چرخه باطل استاد و دانشجو را؛ اگر نشنیده‌ای چیزی است، شبیه «بازی مرغ و تخم مرغ». کدامیک باید اول اصلاح شوند؟ استاد یا دانشجو؟ بارها شده به اصلاح اوضاع نابسامان دانشگاه (در اینجا فقط به بعد علمی اش کار داریم؛ باقی بماند برای بعدی که چندان دیر و دور نیست) اندیشیده‌ایم و به دنبال اینکه «قدم اول کجاست؟» رفته‌ایم و به همین چرخه اساساً باطل رسیده‌ایم؛ سرمان هم به سنگ خورده است. دانشجو، می‌نالد و توجیه می‌کند که استاد، فلان؛ استاد توجیه می‌کند و می‌نالد که دانشجو، بهمان؛ و هر دو می‌نالدند و توجیه می‌کنند که نظام آموزشی و مسئولین و... «و باز باید که در این میانه کم‌خوش گیری اگر مرداهی». جمله اخیر نتیجه همیشگی این بازی است. دانشجو کم‌خوش می‌گیرد و شب‌های امتحان، برای نمره درس خواندن و کپی گرفتن از اینور و آنور برای تحویل دادن به استاد به جای کار عملی و تحقیقی و غرغره‌های همیشگی که فلان استاد جزوه‌اش چندکیلو وزن دارد و... استاد کم‌خوش می‌گیرد و درس می‌دهد، آنگونه که می‌داند و می‌دانیم و امتحان می‌گیرد، آنگونه که می‌داند و می‌دانیم و وجدانشان لابد راحت است آنگونه که... و وقتی این اوضاع را در کلیت آن می‌بینی و می‌اندیشی، هیچ سر-

کلاس املاء؛ امتحان‌هایمان، امتحان انشاء؛ قد هم‌دیگر را با نمره می‌سنجیم؛ غیبت اساتید را می‌کنیم؛ دل‌مان خوش است و وجدانمان راحت است که استاد دانشگاه هستیم و به هم لبخند می‌زنیم. باید هم برای فرار از این شرایط هم «جشن صندلی پرکن» برگزار کنیم و هم «همایش مثلاً علمی» که همه بگویند به به چه دانشگاه فعالی و گاهی هم نقدی بر جامعه و اوضاع و احوال بزنییم که همه گمان کنند که عجب انتقادی! و گاهی هم تجمع برگزار کنیم و به به عجب مخالفتی! و باز همه به هم لبخند بزنند و خیال‌شان تخت باشد از بی‌سامانی اوضاع. و باز نمی‌اندیشند که وقتی سطحیاتی اینچنینی در دانشگاه اتفاق می‌افتد و مورد استقبال هم قرار می‌گیرد که نمی‌گیرد، خود نشانه «بیماری» است. و کیست که بیماری را نداند و در پی درمان رود. پس از شستن چشم‌ها و دیدن نابسامانی‌ها، نوبت دردمندی است. درد دانشگاه داشتن و درد علم داشتن و درد دین داشتن و درد این عمرهای به هدر رفته را داشتن و دردمند بودن و ترک خانه راحت کردن و... اگر چه اینها که گفته آمد پهلوی به «شعار» می‌زند اما تا «دانش جو» نشویم، دانشگاهمان، دبیرستانی مختلط خواهد ماند. و این بار نه تنها چشم‌های خود را، که چشم‌های دوستانمان را نیز باید بشوئیم که حکم زمانه این است.

پی‌نوشت:

\* دانشگاه علامه طباطبائی رتبه نخست را در کرسی‌های نظریه پردازی دارد!

اصلاح شدن در آن نیست. آرام آرام. گویی که گرد مرگ پاشیده‌اند، پاشیدنی. و باز هم باید که کم‌خوش گرفت اما... این «ما» همه‌اش تفاوت بین افراد را می‌رساند. چهار ساله‌های فارغ از «آنچه تحصیلش می‌خوانند» را خوب که می‌بینیم جادارد که پشیمان شویم از دانشجو شدنمان. حق این است، که اگر نبودند تک نفراتی از همان چهار ساله‌ها (سال چهارمی‌ها) که سال اول دیدم‌شان، حقیر عطای «آنچه تحصیلش می‌خوانند» را به لقایش بخشیده بود. با این «گاه» چه کنیم؟ مگر کم اتفاق افتاده است که در همین دانشکده نه چندان بزرگ خودمان، برنامه‌های علمی گذاشته شده اما در سالن باید به دنبال یک یا دو نفر می‌گشتی که مخاطب بنامی‌اش؟ و در مقابل برنامه‌های گذاشته شده مثلاً درباره از دواج (لازم به توضیح نیست که هیچ قصد کوچک شمردن آن را ندارم) و باید به دنبال جایی می‌گشتی برای سوزن‌های فرضی. سر دوست سلامت، و چشمش روشن که دانشجو را به همان جایی کشانده که می‌خواست؛ دانشجویی که اگر هزاران بلا بر سرش بیاوری ساکت است و در مقابل، گلی که فلان تیم به آن دیگری می‌زند فریاد او را سبب می‌شود (لعنت الله علی‌أسبابه) و باز اگر نبوده که حکم و وظیفه قدم در این راه (اصلاح دانشگاه، که با اصلاح آن، مملکت اصلاح می‌شود) باید می‌نهادیم ره‌ایش می‌کردیم که راحت جان این بود. بگذریم. به گمان من قدم اول «دیدن نابسامانی» است. تا چشم‌هایمان عادت کرده است به این تاریکی رکود و خمود و بی‌کاری و «اسیر روزمرگی‌ها بودن»، نمی‌توانیم که امکاناتی متصور باشیم برای دیدن نور. کلاس‌هایمان شده

## شناسنامه

صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر: نوید سردار

همکاران این شماره:

حمیدرضا میرکنی بنادکی، امین حیدرلو، علی فتاح، محمدصادق امانی، سجاد میرزایی و محسن آقابابایی



دانشگاه علامه طباطبائی



@amajmag